

۹. راه های به قدرت رسیدن و تصدی نخبگان در نظام سیاسی و اجتماعی اسلام^۱

در نظام اسلامی :

- امامت عظمی در عصر حضور به نصب الهی است. باور شیعه، انتخاب و مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم را در این باره بر نمی تابد؛ این باور مدلول آیاتی از قرآن و نصوص معتبر - حتی بر بنیان حدیثی اهل تسنن - است و اگر آن را نپذیرفته اند مثل برخی موارد دیگر است که صغرا و کبرا را دارند لکن به نتیجه آن ، ملتزم نشده اند!!
- البته حاکمیت وی بر مردم و نسبت به امور دنیوی و مدیریت ایشان و به قدرت رسیدن وی با انتخاب مردم، جای تامل و گفتگو دارد. ما در این باره به تفصیل صحبت کردیم.
- طبیعی است که هر نصابی از طرف امام منصوب صورت پذیرد، معتبر خواهد بود.
- در عصر غیبت نسبت به آن چه مردم را در آن دخالتی نیست، نظیر قضا، افتا ، مرجعیت در احکام و اجرای آن، تصدی نخبگان به نصب عام از طرف امام معصوم - علیه السلام - صورت گرفته است. البته نقش مردم در مقبولیت برخی شئون - که از بحث شرعی آن جدا است- قابل انکار نیست، مثلا مردم به مرجع خاصی اقبال نشان دهند یا از وی استقبال نداشته باشند، لکن این جهت به مساله مورد گفتگوی ما ارتباطی ندارد.
- قبلا از رای مردم برای به قدرت رسیدن نخبگان در اموری که به ناس مربوط است، صحبت کردیم. لکن نکته این است که آن چه اصالت دارد - به حکم دلیلی که برای مشروعیت حکومت با رای مردم بیان شد - رضایت و طیب نفس مردم است ، هر چند در قالب رای گیری رسمی صورت نپذیرد. این را می توان به راحتی از نصوص دینی مرتبط با مال دیگران و غیر مال و از متون فقهی دریافت کرد.

البته در این زمینه مجال بسط بحث وجود دارد که ما از آن می گذریم.

۱۰. مشارکت سیاسی و بیعت

در این پیوند قبلا به تفصیل گفتگو کردیم.^۲

آن چه به اختصار در مجال حاضر می توان گفت این است: بیعت چه در وقتی که در نقش انتخابات و رای اکثریت برای انتخاب مسئول ظاهر می شود - که شاید این پدیده تا کنون به نام «بیعت» تحقق نداشته است - و چه در وقتی که جهت تثبیت حکومت مشروع و منتخب یا منصوب، صورت می پذیرد، از مظاهر مشارکت سیاسی مردم است، که در نظام سیاسی اسلام هم به رسمیت شناخته شده است.

۱ . نسبت این بحث با مبحث "انعقاد امامت" عام و خاص مطلق است. پس تکرار نیست.

۲ . صص ۶۵ - ۶۸ .

بیعت از صدر اسلام - بلکه و قبل از آن - وجود داشته ، قرآن کریم به دو بیعت: در سال هفتم (بیعت رضوان/ بیعت شجره) و در سال هشتم پس از فتح مکه اشاره می کند.^۳

این دو بیعت از مصادیق قسم دوم بیعت بوده است. این بیعت حتی در زمان حضور امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نیز به منصبه ظهور می رسد. توجه کنید:

«فی خبر ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام فی امر القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف : فوالله لکأنی انظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس بامر جدید و کتاب جدید و سلطان جدید من السماء».^۴

در این باره برخی روایات دیگر نیز وجود دارد.^۵

شاید بیعت مورد اشاره در کلام امیر المؤمنین - علیه السلام - هم از قسم دوم بوده است؛ چون امام - علیه السلام - وفای به آن را حق خویش و تکلیف مردم می دانند^۶ در حالی که بر بیعت از قسم اول که عقد جایز است - به طور طبیعی - این وضعیت حاکم نیست. فتامل.^۷

۱۱. مشارکت سیاسی حق یا تکلیف؟

این مساله از موضوعاتی است که جای گفتگو با تفصیل بیشتر دارد، لکن در این پیوند به اجمال می توان گفت:

مشارکت در فضای طبیعی و به عنوان صرف مشارکت، یک حق است که یک شهروند در استیفای آن مجاز است، لکن گاه عناوینی عارض می شود که این پدیده را از حکم اصلی آن خارج می کند و به مرز وجوب و تکلیف می رساند؛ مثلاً هر گاه با شرکت در انتخابات از برخی ورود آسیب ها بر اسلام و مذهب پیشگیری می شود، یا مصداق دفع یا رفع منکر خواهد بود یا مورد فتوا یا فرمان حاکم شرع صالح و جامع شرایط حکم قرار گیرد و ... از مرز حق به مرز تکلیف می رسد. در بسیاری از کشورها نیز شرکت در انتخابات الزام قانونی دارد و عدم شرکت جرم انگاری شده است.

^۳ .سوره فتح: ۱۰ و ۱۸ و سوره ممتحنه: ۱۲.

^۴ . غیبة النعمانی، ص ۱۷۵، باب ما روی فی العلامات، ح ۲۲.

^۵ . همان، ص ۱۷۶، ح ۲۵؛ و ...

^۶ . نهج البلاغة (فیض الاسلام)، خطبه ۳۴، ص ۱۱۴.

^۷ . اشاره به این که بیعت در شکل اول - که طبیعتاً در شکل انتخابات صورت می پذیرد، هر چند بیشتر وکالت یا شبه آن است و وکالت، عقدی جایز است، لکن نمی توان به راحتی و به طور مطلق از این اندیشه دفاع کرد؛ به گونه ای که انتخاب کننده، هر زمان و تحت هر شرایطی بتواند انتخاب شونده را عزل نماید. طبیعی است که باید قراردادی در این باره صورت پذیرد و در قالب آن قرارها و محکوم به اقتضائات آن قرارها، کار به پیش رود. این قرارها لازم الوفاء خواهد بود. با این توضیح معضلی که در ارتباط با نمایندگان وجود دارد حل می شود و توضیحی بر این اندیشه وارد می شود که می گوید: «دولت وکیل مردم است به عقد جایز». (ر.ک: آفاق فلسفه، ص ۱۱۰).